بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليا و عينا حتي تسكنه ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم.

در بحث صراط مستقيم در تفسير شريف الميزان در خدمت آيات صراط مستقيم بوديم و نكاتي را كه راجع به آيه سه آيه آخر سوره حمد فرموده بودند بعضي را خدمت دوستان عرض كرديم رسيدند به اين بحثي كه خلاصه بحث را مي خواستند بفرمايند ظاهرا كه خلاصه را هم شروع كرديم ايشان خلاصه بحث را كه نتايجي كه از اين بحث متفرع بر اين بحث است را مي خواستند بيان كنند كه يكي از سنتهاي خوب ايشان است كه معمولا يك جايي كه يك بحث را مطرح مي كند سعي مي كند در انتها يك نتيجه گيري داشته باشديك نتيجه گيري هميشه از آن چيزي كه قبلا فرموده از دو جهت اولويت دارد يكي اينكه اولا يك حالت نظم خاصي در اين نتيجه ايشان معمولا لحاظ مي شود در اين نتيجه گيري ثانيا اين است كه آنجا نكات را به صورت كليدي بيان مي كند كه گسترش دارد در جاهاي ديگر مقدمات مختلف مي چيند كه اين مقدمات منفصلا هم غير از اينجا كه متصلا است منفصلا هم در جاهاي ديگر اين مقدمات سرايت دارد لذا اين نتيجه گيريهايي كه ايشان مي كند برگردان فروع به اصول و ترتيب فروع بر اصول اين نتايج زيادي دارد هر جا ايشان اين يتيبن من ذلك امور يا يتفرع علي ذلك امور اينهايي كه مي فرمايند اينها خودش يك سبك كار است كه انسان بايد در بيانش و روشش ياد بگيرد تا اينها مستقيمتر بشود در بيان ايشان در نتيجه اي كه از اينجا مي خواهند بگيرند مي فرمايند و قد تبين مما ذكرنا در بحث صراط مستقيم اموري را اولين بحثي كه بحث صراط مستقيم را مفصل تا به حال بيان كرده بوديم چند جلسه سه جلسه چهار جلسه راجع به صراط مستقيم شده ديگر الان تفصيلي برايش نمي گوييم و نتايج را استفاده مي كنيم كه نتايج خيلي دقيق است ايشان مي فرمايد كه پس استفاده كرديم با توجه به آنكه صراط مستقيم يك حقيقت واحده اي بود كه روح سبل بود و سبل بدن بودند براي اين صراط اين سبل به مقدار بهره شان از صراط به مقدار رابطه شان با صراط قرب و ب؟ پيدا مي كنند به آن حقيقت و مقصد به حقيقت و مقصد كه عرض كرديم صراط حالت اطلاق است سبل حالت تعين، كه با هر تعيني اطلاق هست صراط حالت روح است نسبت به بدن، كه با هر عضوي از اعضاي بدن روح هست اما روح عين آن عضو نيست لذا هم با اين عضو است هم با عضو ديگر است و روح جزء بردار نيست كه قسمتي با اين عضو باشد قسمتي با آن عضو باشد همچنانكه اطلاق جزء بردار نيست كه قسمتي با اين تعين باشد قسمتي با آن تعين باشد پس اگر صراط با سبل هست مانند و وزانش مانند وزان روح با بدن است مانند اطلاق با تعين است كه با همه سبل صراط هست ولي حد سبل را ندارد هيچ يك از سبيلها را حدشان را ندارد اما كمال او را دارد كه اين يك بيان بسيار همان آيه انزل من السماء ماء كه ايشان شاهد آورده فصالت اودية بقدرها اوديه متعيناتند والا سماء آب آن آبي كه از سماء مي آيد مطلق است لذا ايشان مي فرمايد كه پس قرب و بعد معنا پيدا مي كند، با اين نگاه قرب و بعد معنا پيدا مي كند قرب و بعد از كدام طرف مي شود از متعين به مطلق يا از مطلق به متعين قرب و بعد از روح به بدن يا از بدن به روح، قرب و بعد از مخلوق به خالق يا از خالق به مخلوق، يك وزان است كدام يكي از اينها است، از مخلوق به خالق، از بدن به روح، از متعين به مطلق، قرب و بعد معنا دارد والا رابطه مطلق با متعين علي السواست چرا؟ چون مطلق نسبت به متعين مطلق بي نهايت نسبت به اين است حد اين را ندارد لذا قرب و بعد آن علي السواست با همه متعينات مطلق علي السواست چون مطلق آنها است مطلق شيء در عرض متعينات نيست كه قرب و بعد با آنها معنا پيدا كند مطلق در عرض متعينات نيست كه رابطه اش با متعينات قرب و بعد پيدا كند لذا خداي تبارك و تعالي قريب مطلق است با همه موجودات چرا؟ چون شيء در قبال موجودات نيست اما لذا هو معكم أينما كنتم، اين معكم فقط به انسان هم خطاب نيست معيت حضرت حق هر جا رو كنيم أينما فصم ؟؟ وجه آن وجه الهي است اينجا هو معكم خطاب به ذوي العقول است اما در آنجا أينما تولوا هر جا روي كنيد اين روي كردن ديگر هم رو كننده را شامل مي شود و هم رو كرده را شامل مي شود هر جا رو كنيد وجه الله است آنجا يعني تويي كه رو مي كني و آني كه به آن رو مي كني هر دو وجه الله هستند آنجا عام است آنجا همه موجودات ماسوي الله را شامل مي شود لذا رابطه اين اصرار به اين دارم كه قرب و بعد از طرف پايين به بالاست نه از طرف بالا به پايين، از بالا به پايين اين بالا و پايين كه مي گوييم اضافه قيوميه است نه اضافه مقوله نسبيه كه اضافه يكي از مقولات است ما خوانديم در فلسفه اما از مقولات نسبيه است اين اضافه كه ما در اينجا مي گوييم كه بالا به پايين كه مي گوييم بالا به پايين نسبيه نيست بالا به پايين قيوميه است كه هو معكم قيوميه است نسبتها كمالا و رخصا يا قلائا ؟؟؟؟؟؟؟؟ از پايين به بالا است نسبت سبل است با صراط لذا مي فرمايد ان الطرق الي الله مختلف كمالا و نقصا و قلائا و رخصا قلائا كمياب است رخص رايج است

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

قرب و بعدي كه نسبت داده مي شود به مطلق هميشه به لحاظ رابطه مقيد با آن است مثلا مي گوييم دنا في علو و علي في دنو يا من دنا في علو و علي في دنو يعني دنو و علو براي او از آن طرف نيست در عيني كه عالي است داني است و در عيني كه داني عالي است نه اينكه علو و دنو را با هم دارد يعني حقيقتي فوق دنو و علوي است كه ما مي شناسيم يا من دنا في علو و علي في دنو يا علي في دنو عال في دنو انواع تعبيرات آمده يا مي فرماييد كه ظاهر و باطن است ظاهر و باطن از آن طرف كه نيست ظاهر و باطن از كدام طرف است؟ از اين طرف است لذا اسماء‌ حق در روايت هم مي فرمايد ليعرف است تا شناخته شود است اسماء قرار داده شده وگرنه آن وجود واحد بسيط علي الاطلاق است تركيب در ‌آنجا راه ندارد نسبت در آنجا راه ندارد لذا صفات در براي خداي تبارك و تعالي اسماء حق عين حقند اسماء ذات عين ذاتند عين همديگر هم هستند چون تمايزشان در مفهوم است كه اين تمايز در مفهوم به لحاظ شناخت است كه انسان وقتي كه مي آيد خداي تبار ك و تعالي از حيثيت خالقيتش در نظر مي گيرد خالق از حيثيت رازقيتش در نظر مي گيرد رازق آيا اين رازق پوچ است يا واقعيت است اما اين واقعيت منمهي تحت آن حقيقتي است كه بسيط مطلق است و همه كمالات را دارداين تازه در نسبت خود اسما است در نسبت موجودات با خداي تبارك و تعالي اين آشكارتر است كه از ‌آن طرف انفعال حيثيت راه ندارد چرا؟ چون حد مي آورد هر انفعالي و حيثيتي يعني خدا مخفي نيست و بعد آشكار شود از آن طرف مخفي هست و آشكار مي شود به لحاظ ارتباطات و ادراكاتي كه با آن محقق مي شود، از اين طرف خفا و علن محقق مي شود از اين طرف كشف و انكشاف محقق مي شود ظهور و بطون محقق مي شود والا آن طرف ظهور و بطون علي السواست والا خداي تبارك و تعالي بايد خودش بر خودش ظاهر و باطن باشد كه راه ندارد اگر مي گوييم كه ابراهيم خليل الرحمان خداي تبارك و تعالي نري ابراهيم ملكوت السماوات والارض اين ملكوت السماوات والارض اين براي خداي تبارك و تعالي ملكوت و ظاهر و باطن ملكوت يك حقيقت واحده ظاهر است، لذا در قيامت براي انسان آنچه كه اينجا باطن است در آنجا ظاهر ميشود لذا مظهر اسم اما براي خدا هم آنجا ظهور و بطون تفاوت مي كند يا اين انكشاف به لحاظ مخلوق است

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

اگر آمديم اينجا گفتيم در مرتبه صفات و افعال افعال مي شويم ما تمام شد، جواب را خيلي قاطع خودت دادي تا شد مرتبه افعال افعال ميشويم مخلوقات مخلوقات فعل حقند مگر مخلوقات فعل حق نيستند تا گفتيم اين ظهور و بطون در مرتبه فعل است يعني در مرتبه مخلوقات است بعد مي فرمايد كه و قد تبين مما ذكرنا في معنا الصراط المستقيم امور احدها ان الطرق الي الله مختلف كمال و نقصا و قلائا و رخصا كه كمياب باشد يا رايج باشد كمال داشته باشد يا نقص داشته باشد في جهت قربها من منبع الحقيقه و صراط المستقيم چقدر جالب است صراط مستقيم منبع حقيقت است قرب و بعد به صراط مستقيم قرب و بعد به منبع حقيقت است چون صراط اول هم عرض كرديم صراط در اين بحث الهي صراط عين مقصد است اينطور نيست كه صراط با مقصد متفاوت باشند لذا هدف وسيله را در نظام ديني توجيه نمي كند چون راه عين مقصد است نمي شود بگوييم مي خواهيم به اين هدف برسيم هر راهي پيش آمد برويم راه ندارد راه خاص كه مطابق با مقصد است لذا شريعت كه راه است عين هدف است كه رسيدن و وصول است نمي شود از راه ديگري رفت كسي بگويد من از راه ديگري حركت مي كنم برسم مقصود رسيدن و طهارت دل است و چون مقصود طهارت دل است حالا از راه ديگري نيت پاك داشته باشم راه ندارد راه عين مقصد است و اگر راه عين مقصد شد تعين پيدا مي كند همان راهي كه بيان شده چون مقصد همانجا است لذا واعبد ربك حتي يأتيك اليقين تا يقين بيايد يعني مرگ عبادت در عين اينكه راه است براي وصول در عين حال مقصد است عبوديت عبد شدن مقصد است اينها چقدر با هم ديگر شبهاتي را كه خيلي ها به سادگي از كنارش عبور مي كند چقدر اين كه راه عين مقصد است خيلي حرف و بيان و قاعده است لذا ما جايز نيست در دينمان براي رسيدن به مقصدمان از هر طريقي حركت كنيم اين راه ندارد ديگران برايشان جايز است چرا؟ چون هدف آن مقصدي است كه دارند كاري به راهش ندارند راه توجيه كننده است مي گويند چون بايد به آن برسيم از هر راهي امكانپذير است لذا مي فرمايند كه منبع حقيقت قرب و بعد به نسبت به منبع حقيقت و صراط مستقيم متفاوت مي شود از اين طرف هم هست كالاسلام يك مرتبه است ايمان يك مرتبه است اينكه ايشان دارد اين را بعنوان يك اصل در اينجا بيان مي كند اين اصل دافع بسياري از اعتقاداتي است كه الان در يك صفحه بعد ايشان يك يا دو صفحه بعد بيان مي كند آنجا مي بينيم كه اين اصل چقدر شبهه را مندفع مي كند كه بعضي ها مي آيند در اين نگاه مادي آن حقيقت معرفت را يك حقيقت واحده ساده بسيط مي گيرند نه ذات مراتب حقيقت معرفت را لذا انبياء و عوام مردم را آن اولوالعزم من الانبيا را با ساده ترين فرد را از لحاظ معرفتي يك طور ميگيرند حداكثرش اين است كه انبيا عملشان شديدتر است بعد ايشان مي فرمايد كه يك نگاه مادي

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

اين دو نگاه است دو جهت حيثيت به حقيقيت است از آن حيثيتي كه اين را يك جلسه هم بيان كرديم ما حركت مي كنيم به سمت مطلق خودمان حركت مي كنيم در راهي از آن جهتي كه مطلق با متعين هست لذا مقصد آن اطلاقي كه وجود همه ما لذا همان بحث ولايت و امامتي كه مطرح كرديم كه بهره امامت از همه وجود ما بهره مطلق است از مقيد لذا همه آن فطرتي كه در درون دارند آن رابطه اي است كه با آن مطلق دارند لذا به لحاظ اين انسان در طريقي كه حركت مي كند مي يابد كه آن مطلق كه امام معصوم است بالاترين حقيقتي است كه خودش طلبش را دارد و دوست دارد و مشتاقش است و از درون پيمان برايش گرفته شده لذا به اين عنوان خودش است نه حيثيتهاي چه كسي باشد حيثيتها متفاوت است اما در عين اينكه حيثيت ها متفاوت است يك حقيقت واحده است حيثيتها فرق مي كند لذا مي فرمايد كه اسلام و ايمان كه ايشان اين بحث اسلام و ايمان و عبادت و اخلاص و اخباط را بعدا انشاءالله يك فصل مشبعي بر مراتب اينها با خيلي فروعات و تفاصيل زياد در الميزان بيان مي كند مراتب حركت را كما انما پس اينها با هم متفاوتند كما انما مطابقاتها من الكفر والشرك و الجهود الطغيان والمعصيه هم كذلك ذات مراتبه منتها ذات مراتب بودن معصيت و كفر و شرك و ظلم و اينها به چه جهتي است آيا مثل صراط مستقيم است كه به منبع حقيقت نزديك باشند يا دور نه آنها ديگر يك حقيقت واحده بينشان ندويده پراكنده اند لذا در بين باطل آن حقي يا ثابتي موجود نيست اما در بين حقايق به لحاظ قرب به منبع حقيقت لذا پلوراليسم نيست كه هر كسي حقيقت داشته باشد بلكه به لحاظ ربطشان و قربشان به منبع حقيقت اينها بهره مندند قرب و بعد دارند اما اگر از اين منبع حقيقت ارتباط نداشتند يا مقابلش بودند اينها هيچ حقيقتي در درونشان نيست حقيقت قائم به فرد نيست قائم به منبع حقيقت است منبع حقيقت آن مطلق است كه با هر متعيني هست اگر كسي تطبيقا مطلقش را اشتباه گرفت از حقيقت بهره ندارد اگر كسي از حقيقت مطلقش را اشتباه گرفت و با او فكر كرد قريب دارد نزديك مي شود حقيقتش دارد به آن سمت مي رود و لا يزداد كفرا يزداد مرضا اين از سمت دوري دارد حركت مي كند هر چند به نظر خودش در جهت نزديكي باشد ولي كسي كه قائل به اينكه پلوراليسم است مي گويد اين هم چون مطلق قائم به خودش است نه مطلقي در وعاع؟ خارج موجود است و اين هم مطلق در وجود او متعين شده همان مطلقي كه در حقيقت خارجيه است كه امام معصوم و آن مقام ولايت و انسان كامل مي شود در نظام فعل الهي اگر كسي اين را قائل نشد مطلق با هر كسي هست و هر كسي هم دارد به سمت مطلقش مي رود و هيچ هم قابل تخطئه و اين و آن نيستند چرا چون ميزاني در كار نيست.

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

نه اين را قبلا بيان كرده بوديم در اينجا با يادآوري كرديم لذا مي فرمايد قال سبحانه و لكل درجات مما عملوا و ليفويهم اعمالهم و هم لا يضلمون لكل درجات مما عملوا هر كسي اين مراتب اسلام ايمان عبادت اخلاص و اخباط درجات مما عملوا است درجات است اما مما عملوا حالا درجات مما عملوا يك درجات است بعد از اينكه درجات مما عملوا به اوج خود رسيد به نهايت خود رسيد به تمام خود رسيد تازه درجات مما علموا مي شود يعني آنهايي كه به درجات مما عملوا به اوجش رسيدند عملشان به آ‌ن سرحد عمل از جهت فيزيكي و نظام عمل رسيد تازه درجات مما علموا كه در فرع ديگري مي فرمايد و هذا نظير معارف الهيه الذي تطلقاها العقول من الله تطلقاها العقول من الله عقول از خدا مي گيرند والا داده حق علي السواست انزل من السما ماء‌او مطلق است عقول متفاوت مي شود سالت اودية بقدرها مختلف باختلاف استعداد و متلون بالوان قابليات اگر اين در ذهنمان خوب جا بگيرد بسياري از جاهايي كه متشابه مي شود براي انسان به محكم برميگردد يعني يكي از اصول محكمه در معارف اين است كه آن اختلافات قرب و بعدها همه به نگاه اينور به آنور است نه نگه از آنور به اينور از آنور به اينور اين اختلافات راه ندارد از آن طرف به اين طرف مطلق است هو معكم است و متلونكم بالوان قابليات علي ما يفيده مثل المضرو؟ في قوله تعالي انزل من السماء ماء فصالت اودية بقدرها كه آيه را قبلا بيان كرديم.

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

نه عدم محض نيستند به لحاظ همان مراتب كمالاتي هستند كه نبودند اين نبود آنها مي شود اينها كه تجلي پيدا مي كند به لحاظ اضافه شان مضافشان كه نبود آن كمالاتند نه به لحاظ خودشان لذا والذين اجرموا صغار عندالله اينها كوچك مي شوند لذا در آيه مي فرمايد والوزن يومئذ الحق وزنه در آن روز فقط حق است هر كسي از حق بهره داشت وزنه دارد اما من خفت موازينه يعني از حق در وجودش بهره نيست نه اينكه آن هم ثقلت اما ثقلت موازينه از جهت بدي ثقلت موازينه اگر مي گويد به لحاظ اين است كه آن بهره اي از وجود و كمال را ندارد كوچك شده و در حاليكه فطرت او كشش و استعداد اين سنگيني حق را داشته اما ندارد مي شود عذاب مي شود شرك مي شود كفر مي شود ظلم مي شود معصيت لذا مي فرمايد و ثانيها اصل دوم كه اين اصل بسيار شريفي است كه بحث را كاملا مصداقي مي كند مي گويد همچنانكه صراط بر سبل هيمنه داشت استيلا داشت مطلق اين متعينات بود روح اين بدنها بود همچنان كسي كه بر صراط واقع است هيمنه دارد بر كساني كه بر سبل واقعند هيمنه دارد يعني ولايت، يعني كسي كه بر صراط است ولايت دارد بر كساني كه بر سبلند لذا اگر در روايت مي فرمايد انا الصراط المستقيم يا مي فرمايد نحن صراط المستقيم كه در روايات وارد شده اين مي شود آن مقام ولايت مطلقي كه بر همه سبل است بر همه اهل ايمان است كه در تمام درجات ايمان قرار دارند اين خيلي بحث دقيقي است كه كما انا الصراط المستقيم مهيمن علي جميع السبل و كذلك اصحاب الذين مكناهم الله چقدر تعبير زيباست مكناهم الله تعالي في يعني به قدم و همت و اراده خودشان در اينجا قرار نگرفتند چون صراط مستقيم محل ورود و استقرار مخلصين است آنجا پاي همت نه كه همت نكرده اند اينجا پاي استناد همت به آنها نيست كسي كه بر صراط است محل استناد همت به او نيست آنجا محل استناد همه كمالات به حق است در وجود اينها يعني داريم از اينجا علامه دارد از موضع وجوديشان حرف مي زند كه الذين نكناهم الله فيه كه اينها مي بينند كه هر كمالي فقط مخصوص اوست و اينها فقر محضند اينها هيچ و پوچند پوچند يعني به لحاظ آن حقيقت مطلقه اي كه حاكميت مطلق و اطلاقي دارد بر عالم مالك وجود مطلق است او مكناهم الله تعالي فيه و تولي امرهم تولي امرهم يعني اينها شأنشان جزو شأن رب ميشوند چيزي از خودشان ندارند تولي امرشان به دست اوست اين دو كلمه آورده در اينجا خيلي اين دو كلمه سنگين است بيان مقام مخلصين است مكناهم الله تعالي فيه و تولي امرهم و واللهم در عين حال واللهم امر هدايت عباده خدا به اينها واگذار كرده اختيار داده امر هدايت بندگان را كه هدايتگري را هم براي اينها جزو شئونشان قرار داده حيث قال و حسن چقدر تعبير زيباست انصافا انسان از جملات لطيف قرآن وقتي كه جاي خودش درست مصرف مي شود حسن اولئك رفيقا اينها چه رفيقان چه بسيار رفيقان نيكويي هستند يعني آن مطلقي كه ولايت دارد بر ما در امر هدايت و ما را دارد هدايت مي كند و به سمت هدايت دعوت و سوق مي دهد حسن اولئك رفيقا كه همان آيه اي است كه ذيل آيه اي است كه اولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهدا و الصالحين و حسن اولئك رفيقا حسن اولئك اينها اصحاب صراطند مخلصينند اينها حسن در قبالش بعث القرين كه شيطان بعد قريني است كه جدا شدني هم نيست همچنانكه حسن اولئك رفيقا حسن در اينجا جداشدني نيست يعني كسي كه بهره دارد از صراط از سبيل روح و بدن نظامشان نازله است اين نسبت به او، بدن نازله روح است ظهور روح است لذا آنها حسن اولئك رفيق مثل عالم دنيا نيست كه گاهي نارفيق باشد گاهي رفيق، از حيث رفيقش رفاقت تام است دائم است از آن طرف رفاقت قطع شدني نيست اگر قطع شدني در كار باشد از حيث ديگري و از اين طرف است حسن اولئك رفيقا

سؤال؟؟؟؟؟

آنجا قرين مي گويد و اينجا رفيق اينجا رفيق در آن رفق و ملايمت خوابيده چون ملايمت خوابيده و كمال هم هست مطابق فطرت است آنجا قرين قهريت است يعني جايي براي جدا شدن نيست اين قران آن است با آن است حالا اين قران ممكن است خوب باشد ممكن است بد باشد اما با قرينه بعث القرين نشان مي دهد كه اين قريني است كه بد قريني است اما رفيق در آن ملايمت خوابيده در آن رفق خوابيده در آن تبعيت و فطريت خوابيده لذا مي فرمايد كه و قال تعالي انما وليكم الله و رسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون زكات و هم راكعون چقدر ببينيد بحث حقيقت ولايت را با تطبيقش با بحث صراط و سبل و رابطه انسانها با امام چقدر زيبا در چند خط بيان فرمودند والآيه نازلة ‌في اميرالمؤمنين علي عليه السلام بالاخبار متواتره و هو عليه السلام ‌اول فاتح لهذه الباب من الامه، اول فاتح لهذه الباب من الامه هم بزنيد كه اول فاتح لهذه الباب از باب آن آيه مصداق آيه يعني آيه بابش باز است و اين اول فاتح باب بود و هم اول فاتح باب ولايت بود كه اين باب ولايت مفتوح است هر دو صادق مي شود منتها آن دومي اولي را هم در بر دارد و سيجيع تمام الكلام في آلآيه

سؤال؟؟؟

آنجا انفسنا انفسكم است، آنها ديگر نفس حقيقت نفس واحده هستند آنها با هم تمايز ندارند هر چيز را نسبت مي دهيد به هر كدام در نظام ولاييشان در نظام ظهور متفاوتند اما در نظام ولايت هر چيزي كه نسبت به هر يك مي دهيد به ديگري نسبت داديد در روايت خودشان است

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

آن هم مي تواند يك قرينه باشد لهذه الباب من الامه چون خود اميرالمؤمنان عليه السلام هم امت ختمي است و ثالثها ان الهدايه الي الصراط اين هم نكته سوم كه هدايت به صراط معني اش با اينكه معني صراط چه باشد متفاوت مي شود اينجا يك بحث ادبي كرده من خلاصه اش را مي گويم ديگر تطبيق نكنيم اين را خودتان رجوع كنيد و لي نكته را بيان مي كنم بعضي ها خواستند بگويند اگر الي در هدايت متعدي شد به مفعول ثاني با الي معني اش اين ايسال الي المطلوب نيست اگر الي نداشت در آنجا كه با الي باشد فقط ارائه طريق است در آنجايي كه الي نباشد مفعول ثاني متعدي با الي نباشد ايسال الي المطلوب با ارائه طريق چيست مثلا مثال مي زنند يك كسي از شما آدرس مي پرسد كه خانه فلاني كجاست شما يك زماني دستش را ميگيري مي بري مي رساني در خانه اين را مي گويند ايسال من المطلوب يك زماني مي گويي خانه فلاني كجاست مي گويي از اينجا مي روي از آنجا مي روي مي رسي به ‌آن خانه آن خانه فلاني است اين را مي گويند ارائه طريق آن را كه مي رساني در خانه مي گويند ايسال من المطلوب يك بحث دقيقي در عنوان ايسال من المطلوب و ارائه طريق است كه ايشان در صفحه 270 همين جلد خيلي عالي كه از آن شاه كليدهاي اين بحث است كه انشاءالله بعدا رجوع مي كنيم بعدا مي رسيم به آن در صفحه 271 ايشان از آنجا شروع مي شود ذيل آيه اني جاعلك للناس اماما كه در رابطه با ابراهيم خليل الرحمان آمده با اين صفحه ما از 270 شروع مي شود 272 و 273 اوج بحث محقق مي شود. آيه 124 سوره بقره هم آيه اش است كه آنجا بحث ارائه طريق و ايسال الي المطلوب را آنجا مطرح مي كند تازه آنجا هم ارجاع مي دهد كه بعداز اينكه قسمت زيادي از بحث را مي كند به آيه ديگري كه تتميمش آنجاست ولي اينجا اين بحث اين است لذا بعضي ها خواستند بگويند كه اگر با الي آمد به معناي ارائه طريق است مفعول ثاني اگر با الي اگر با الي نيامد بدون الي بود معناي ايسال الي المطلوب است ايشان مي گويد نه شاهد مي آورد بر اينكه اياتي آمده با الي آمده و اينجا ايسال الي المطلوب بوده آياتي را مي آورد كه بدون الي بوده و ارائه طريق بوده بيش از اين ديگر اينجا فالحق در انتهاي كلام فالحق انه لا يتفاوت معنا الهدايه باختلاف تعديه تعديه به الي و غير الي و من الممكن ان يكون التعديه من المفعول الثاني حتي آنجاهايي كه الي نيامده وليكن مفعول ثاني آمده كه اين را خواستند استفاده كنند ايسال الي المطلوب است مي فرمايد من قبيل قولهم دخلت الدار است كه حقيقتش يعني دخلت في الدار است تعديه ذكر نشده نه اينكه اينجا حرف تعديه اصلا ندارد دخلت الدار كه مي گويند همان دخلت في الدار است لذا آنجا هم كه الي نيامده الي مضمر آنجا هست ايشان نظرش در اينجا اين است و حرف مفسريني را كه بين تعديه به الي در مفهوم ثاني هدايت با عدم الي تفاوت قائل شدند ايشان قائل تفاوت نيست لذا مي فرمايد و بالجمله يك نكته اي را هم در اينجا بيان مي كند پس از اين اين نكته مهم است فالهدايته هي الدلاله و ارائه الغايه هدايت هميشه دلالت و ارائه غايت است به ارائه الطريق و هي نحو ايسال الي المطوب خود اينكه انسان ارائه طريق مي دهد غايت را بيان مي كند غايت را بيان كردن دو گونه است گاهي بيان مي كني علما مفهوما گاهي بيان مي كني عملا بيان دو گونه است بيان علمي بيان عملي در اينجا اينجا اين بيان را مي گويد البته بحث ايسال الي المطلوب را ايشان قبول داده ولي مي گويد تعديه سببش نيست وگرنه ايسال الي المطلوب را آنجا مي آورد خيلي دقيق و مي فرمايد شأن امام ايسال الي المطلوب است چون با جنبه باطني و ملكوتي اني جاعلك للناس پس از نبوت پس از رسالت پس از تمام كمالات ابراهيم خليل الرحمان پس از همه آنها در نهايت اني جاعلك للناس اماما قرار داد جاعلك للناس اماما امامت برمي گردد به حيث باطن و حيثيت آن نظام امري امر الهي كه لذا مي فرمايد كه هر جا ائمة يهدون بأمرنا كه امر نه معناي حكم يهدون بامرنا ايشان مي فرمايد امر يعني چه اذا اراد لشيء ان يقول كن فيكون كه اين امر انما امره اذا اراد لشيء ان يقول كن فيكون امر امر نظام باطن و قضاي اشياء است قضا قضا نظام قضا در مقابل قدر لذا مي فرمايد امر آن است ائمة يهدون بامرنا هدايتگري اينها بر اساس نظام كن فيكون است كن فيكون يعني ايسال الي المطلوب كه رساندن كن الهي است رساندن است نه فقط ارائه و مفهوم كه آنجا اين را بيان مي كن بحث بسيار عالي و تأثيرگذاري است در نگاه ما به مبحث امامت كه خيلي آثار خودش را دارد آنجا انشاءالله لذا مي فرمايد كه در حد اينجا دارد بحث مي كند فالهدايته هي الدلاله و ارائه الغايه بارائه الطريق و هي نحن ايسال الي المطلوب و انما تكون من الله سبحانه اين ايسال الي المطلوب و هدايت و دلالت من الله است قطعا و سنته سنت الاسباب سنت الهي هم با اسباب است لذا به ايجاد سبب ينكشف به المطلوب كه آن سببي كه ينكشف بالمطلوب نبي الهي است يا انساني است كه به امر الهي دعوت مي كند و يتحقق به وصول العبد الي غايته في سير و قد بينه الله سبحانه بقوله فمن يرد الله ان يهدي يشرح صدره للاسلام و قوله ثم التلين؟ جنودهم و قلوبهم الي ذكر الله چقدر آيات زيباست ثم ديگر انسان در وصف آيات هر چه بگويد زيباست كم گفته منتها واقعا اين آيه را بايد با انسان رابطه انسان بايد خودش را در معرض رابطه قرار دهد ثم حتي اگر به ظاهر انسان عشق بورزد به آيات حضرت آيت الله بهجت فرمودند كه همين هم در فهم آيات اثر دارد اين تصنعي عشق ورزيدن محبت كردن حتي به ظاهر قرآن محبت كردن بوسيدن رو چشم گذاشتن ناز كردن احترام كردن اينها همه لذا در مس آيات شريفه بدون طهارت در ظاهرش هم امكانپذير نيست اينها يك نوع رابطه اي را ايجاد مي كند كه باعث مي شود كه انسان براي بهره برداري آماده مي شود يعني اين طرف را تلين جلودهم و قلوبهم الي ذكر الله كه هم ظاهر اينها كه جلودشان است و هم باطن اينها كه قلوبشان است همه اينها آماده مي شود تلين ميل پيدا مي كند ملايم ميشود لين ميشود الي ذكر الله براي ذكر خدا به فرمايش مرحوم علامه كه دنباله آيه ذلك هدي الله يهدي به من يشاء ايشان مي فرمايد و تعديت قوله تلين به الي كه چرا آورده تلين جلودهم و قلوبهم الي ذكرالله مي گويد اين تلين به الي لتضمين المعنا مثل الميل والاطمينان كه در اينجا انسان حالت تمايل و تمأنينه در وجودش به آيات الهي ايجاد مي شود اين تمايل تضمين شده در آن فهو ايجاد تعالي وصف في القلب به يقبل ذكر كه ذكر الهي را با اين قبول مي كند در قلبش و يميل و يطمئن اليه قلبا و ظاهرا و كما ان السبله تعالي مختلف و كذلك الهدايه البته ما قائليم هدايت مختلف است تختلف باختلاف السبل التي كه اين سبل همه اضافه مي شوند به صراط فلكل سبيل الهداية قبله تخط السبل هر سبيلي از طرف خداي تبارك و تعالي بايد هدايتي شامل حال انسان شده باشد تا به اين سبيل وارد شده باشد پس هر سبيلي قبلش يك هدايت الهي را مي خواهد توفيق الهي را مي خواهد كه انسان به اين رسيده باشد لولا فضل الله عليكم و رحمة‌ ما ذكا منهم و رح؟؟ ابدا اين باعث مي شود كه توحيد در سرتاسر وجود انسان حاكم مي شود و هر چه را كه مي بيند از او مي بيند و اگر يك زماني هم وارد شد اوج و تكبر او را نمي گيرد كه الحمدلله من وارد شدم و بقيه نيامدند من اينجا هستم كه ديگران نيستند چرا چون از خودش نمي بيند مي گويد او من را وارد كرد چطور شاكر باشم كه او من را وارد كرد در مقام شكر نعمت برمي آيد چون اين را نعمت مي بيند كه او داده نه اينكه خودم اوتيته علي علم عندي نيست خودم به دست آوردم نيست

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

بله قبول دارد ارائه طريق را هم هدايت مي گيرد اما ايسال الي المطلوب هم هدايت مي گيرد اما مي گويد اين هدايت گاهي بعضي هدايت به جنبه باطني رساندن است بعضي به جنبه ظاهري و بيان است

سؤال؟؟؟

خب چرا ايشان هم فرمود همين است و هي نحو ايسال الي المطلوب خود جمله صريح ايشان است كه ارائه طريق و هي نحو ايسال الي المطلوب لذا مي فرمايد كه در ادامه جمله و الي هذا الاختلاف يشير قوله تعالي ادامه به همين اختلاف بين سبل خداي تبارك و تعالي اشاره كرده است والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا كه سبل همه رساننده هستند سبلي كه سبلنا نه سبل مطلق كه هر سبيلي نه سبل ما باشد لذا و انا الله لمع المحسنين آيا خداي تبارك و تعالي با غير محسنين نيست مگر نمي گويد هم معكم أينما كنتم پس اين كه مي فرمايد كه خداي تبارك و تعالي انا الله لمع المحسنين با تأكيد با جمله انا الله لمع المحسنين به چه معناست؟ محسنين ادراك معيت را مي كنند والا خدا كه اينطور نيست كه با شيء نباشد اينها لمع المحسنين يعني محسنين اين ادراك معيت را مي كنند اين كمال را پيدا كردند كه رابطه شان با خدا به گونه اي است كه حضور و رقيب بودن او را و محضريت او را ادراك مي كنند كه مقام احسان هم در تعبير روايات ان تعبد الله كأنك ترا؟؟ و ان لم تكن ترا و انه يراك و هو الاحسان كه اين مقام محسنين است كه اينها ان تعبدالله كأنك تري تو مي بيني او را فإن لم تكن تري اگر تو نمي بيني او كه مي بيند يا مقام حضور است يا مقام محضر است يا تو مي بيني يا او مي بيند اين يكي از اين دو را محسن دارد و هو الاحسان كه اين مقام احسان است لذا در ايجا مي فرمايد كه و ان الله لمع المحسنين آيه يعني اينها والا هو معكم نسبت به همه است اما بقيه محرومند از اين ادراك از اين كمال و اين ادراك كمال وجودي است و انسان در مقامات قربش الي الله به اين ادراك مي رسد هر قدر حشر خودش را با حقايق الهي را ببيند حشر را ببيند بيابد هر قدر كه اين را بيابد قيامتش قيام كرده لذا در قيامت انسانها آن حقيقت مستور نهفته اي را كه دائم با آنها بود و كشفنا عنك قطاعك و بصرك يوم حديد چشم باز مي شود و آن حشر با حضرت حق را كه دائما در عالم با افعال حضرت حق دائم محشور بودند نه با غير حق آنجا اين حقيقت را مي يابد لذا مي يابد كه آنجا فقط با افعال حق محشور است اين معيت را مي يابد

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

ما كه الان تشريع معنا كرديم كه ما كه مي گوييم اينها رسيدند به مقامي كه ادراك معيت حق را مي كنند با چه نظامي اين ادراك معيت را مي كنند با عمل به تشريع يعني اينها عبادتشان ان تعبد الله كأنك تري رساندند به آنجايي كه مقام محضريت را با عباداتشان ادراك كردند با اين طريقي كه خدا برايشان قرار داده بود چون تشريع را حركت كردند به شريعت حتي يأتيك اليقين كه در آيه خوانديم ابتداعا اينها عبوديتشان را تام كردند عبوديت تام كه تشريع است رساننده است به عالم تكوين كه همه عالم در آن محضر هستند اما اين ادراك به واسطه تشريع و عمل به شريعت براي انسان محقق مي شود لذا اينها با قدم تشريع به اين مقام رسيدند لذا لمع المحسنين كمال است كه خودشان ايجاد كردند به دست آوردند با طريق تشريع قطعا اينگونه است ما هم بيانمان بيان همين مسئله بود نه بخواهيم بگوييم كه تكويني كه براي همه است عرض كردم تكوينا هو معكم است اينها چرا به اين شرافت متشرفند چون اينها حركتي كردند كه ديگران نكردند كه آن حركت حركت تشريعي بود.

اذ فرق بين ان يجاهد العبد في سبيل الله اينكه مي گويد جاهدوا فينا اين جاهدوا فينا با جاهدوا في سبيل الله فرق دارد چنانچه اگر يادتان باشد اين آيه را در سوره بقره خوانديم كه اگر آيه را اشتباه نخوانم مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كما مثل حبط انبتب سبع ثنابل في كل سنبله مع ت؟‌ اين آيه دو آيه بعد مثل الذين ينفقون اموالهم ابتقاع وجه الله كمثل جنت لربه آنجا مي گويد مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبط حبه پايه نتيجه است هر چند اين حبه سبع ثنابل هفت خوشه و هر خوشه صد دانه و بعد بالاترش هم في سبيل الله اين كشش را دارد اما ابتقاع مرضات الله كه دو آيه بعد است الفاظ هم عين هم است آنجا مي گويد مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله اينجا مي فرمايد مثل الذين ينفقون اموالهم ابتقاع وجه الله اين كجنة كمثل جنة درست است؟ ابتقاع مرضات الله ابتقاع مرضات الله كه با في سبيل الله خيلي متفاوت است و سنگينتر است كه مثل فينا است كه اينجا مرضات الله با فينا يك حقيقت واحده است اين پايه مي شود در نتيجه پايه نتيجه مي شود در عدد يك پايه داريم يك توان آنجا پايه حبه بود توانش سبع ثنابل كه خود آن سبع ثنابل توانش توان داشت في كل سنبلة معة‌حبه اينجا پايه مي شود كجنة‌ دقت كنيد كه چقدر لطيف است حبه و جنه در لفظ هم با هم تشابه دارند حبه و جنه چقدر يعني نقطه ها جنه جيم دارد آن حبه ندارد يك ب پايين دارد آن بالا دارد سه حرف است آن مي گويد كمثل حبه پايه حبه است توانش آ‌ن است اينجا مي گويد پايه جنه است تفاوت در هر دو انفاق بود اما انفاق في سبيل الله پايه را مي كند حبه ابتقاع مرضات الله پايه را مي كند جنه، جنه يك باغ بزرگ است كه پايه اين است توانش الي ماشاء الله كجنة‌في رب آن هم رد يك جاي بسيار مرتفع و عالي كه بارانش مناسب بر او ببارد و بهترين محصول از او كه باغ درختان در آن است حبه بوته است دقت كنيد چقدر تفاوت اصطحكام او و اما رشد اين هم خيلي عالي است كه في سبيل الله است لذا اينجا ايشان مي فرمايد كه ببخشيد اگر من صدايم را بلند كردم حواسم نبود يك كمي شوق به آنها برايمان ايجاد شد منتها همين شوقي است كه هوس است اذ فرق بين ان يجاهد العبد في سبيل الله و بين ان يجاهد في الله خيلي تفاوت زياد است اين مقدمه اي است كه براي بحثي كه بعدا خواهند فالمجاهد في الاول كه وقتي مجاهد في سبيل الله مي كند في سبيل الله مجاهده مي كند دنبال اين است كه سبيل قاطي نشود با آن چيزي دنبال اين است كه سبيل سالم باشد سبيل مخلوط نشود فالمجاهد في الاول يريد سلامت السبيل و دفع عوائق السبيل بخلاف مجاهد في الثاني كه في الله است او فانه انما يريد وجه الله فيمده الله سبحانه آنجا خدا هدايت اين را به عهده مي گيرد دست اين را مي گيرد تا قبل از اين اين متوجه سبيل بود كه اين از سبيل پرت نشود اما كسي كه توانست پس از اين از اين اشتغال خودش را خودش را متوجه به خدا كند خدا دستش را مي گيرد و در سبيل هم حفظش مي كند اين هم از سبيل خارج است اما اگر كسي ادعاي اين را كرد اما از سبيل پرت شد معلوم مي شود كه آن حرفش ادعا بوده نه اينكه هر كسي اين ادعا را كرد حتما ديگر خدا اين ابتقاع مرضات الله يا جاهدوا فينا اين يك واقعيت است نه حرف اين بايد در مرتبه قبل في سبيل الله جهاد كرده باشد آن را چشيده باشد آنجا را تثبيت كرده باشد حالا مي آيد در مرتبه اي كه فوق آن است كه فينا است متوقف نشده در آن مرتبه لذا ادعا راحت است اما طي طريق از مسير خيلي سخت است بخلاف المجاهد في الثاني فانه انما يريد وجه الله و يمد الله سبحانه بالهدايه الي سبيل دون سبيل بحسب استعداد الخاصه به يعني اين كه خدا از اين سبيل به آن سبيلش مي برد نه به اين خاطر است كه خدا تغير در آن است بخاطر استعداد اين است كه بايد زمينه ها كم كم در وجودش فعليت پيدا كند ببين دائما اين را دارد متذكر مي شود تا تثبيت شود در وجود ما كه اين تغير و انفعال را به خدا راه ندهيم و كذا يمده الله تعالي بالهدايه الي السبيل بعد السبيل حتي يختصه بنفسه جلت عظمته اينها از سبيلي به سبيلي سبيلي مي روند تا به صراط مي رسند كه اصحاب صراط مي شوند اختصاص به خدا كه مي شوند مخلصون ديگر آنجا توجه به صراط هم در وجودشان نيست هر چند در صراطند.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته